

انتقام با معادله برنده - برنده

ایالات متحده آمریکا و جنگ ایران و عراق

استفن آر. شالوم / ترجمه: علی گل محمدی

▲ آمریکا که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دکترین سیاست خارجی خود ضعیف و شکست خورده به نظر می‌رسید و مهمترین متحد نفتی و نظامی خود در خاورمیانه را از دست داده بود به یک چرخش در سیاست خارجی خود دست زد. در این زمان ایالات متحده حضور مستقیم نظامی را برای محافظت از منافع نفتی اش ترجیح داد. رفتارهای آمریکا در روند جنگ عراق با ایران بسیار فرصت طلبانه بود. هرچند که آمریکا در برخی از فرصتها برای نزدیک شدن به ایران تمایل نشان داد، اما همه این قبض و بسطها تحت یک تحلیل اساسی قرار می‌گرفت که در آن دنیا به رنگ نفت بود. مقاله حاضر، موضع گیریهای ناعادلانه آمریکا در کشاکش جنگ هشت ساله ایران و عراق را مورد بررسی قرار داده و تا حدود زیادی پرده از دیپلماسی جهانی آمریکا برداشته است.



جنگ ایران و عراق یکی از بزرگترین فجایع انسانی در تاریخ معاصر خاورمیانه است. در این جنگ، شاید قریب به یک میلیون انسان کشته شد، خیل بیشماری مجروح و میلیونها نفر آواره شدند. منابعی که در این جنگ به هدر رفت فراتر از میزان هزینه یک دهه جهان سوم در حوزه بهداشت عمومی است.

در بیست و دوم سپتامبر ۱۹۸۰ (سی‌ام شهریور ۱۳۵۹) با تهاجم گسترده لشکرهای عراق به ایران، جنگ آغاز شد. پیش از این تاریخ، هریک از این کشورها دست به اقدامات تخریبی علیه یکدیگر زده و منازعات بزرگ مرزی را تجربه کرده بودند. عراق امیدوار بود که در گیرودار دگرگونی‌های شدید ناشی از انقلاب در ایران، بتواند علیه همسایه‌اش که در عرصه بین‌المللی منزوی شده بود، به یک پیروزی برق‌آسا دست یابد. اما برخلاف موفقیت‌های اولیه عراق، ایرانی‌ها با تجدید سازمان و بهره‌گیری از برتری جمعیتی، توانستند تا اواسط سال ۱۹۸۲ متجاوزین را عقب برانند. در ژوئن ۱۹۸۲، ایرانیها در موضع تهاجمی فرار گرفتند اما عراق با نفوق حائز اهمیتی که در سلاحهای سنگین داشت، مانع از پیشرفت

سرنوشت‌ساز ایران شد. نهایتاً در بیستم آگوست ۱۹۸۸ آتش سلاحها خاموش شد.

در سالهای جنگ فرانسه به یکی از عمده‌ترین منابع تامین کننده جنگ‌افزارهای پیشرفته عراق تبدیل شده بود، از این رو بیش از هر چیز سعی می‌کرد منافع مالی خود را در این کشور حفظ کند. اتحاد جماهیر شوروی که بزرگترین تامین کننده تسلیحات عراق بود، سعی می‌کرد همزمان در هر دو کشور به موقعیت مناسبی دست یابد. دست کم ده کشور به دو طرف درگیر در جنگ سلاح می‌فروختند. باین حال فهرست کشورهای دخیل در این رفتار زشت و مذموم، بدون حضور ایالات متحده آمریکا ناقص است. هدف آمریکا نه تنها سودجویی از معاملات تسلیحاتی، بلکه بسیار مهمتر از آن، اعمال گسترده کنترل و نظارت بر منابع نفتی منطقه بود. پیش از اشاره به سیاست آمریکا در دوران جنگ ایران و عراق، بجا است مروری بر تاریخچه آمریکا و نفت داشته باشیم.

گوشه‌ای بی‌پرده از تاریخ

بیشترین ذخایر مسلم نفتی جهان در منطقه محدود خلیج فارس واقع شده است (کشورهای عرب به استثناء آن را «خلیج عربی» می‌نامند و برخی که می‌خواهند از جنبه سیاسی بی‌طرفی را حفظ کنند، این منطقه را صرفاً «خلیج» می‌نامند)

کمتر از چهار درصد از نفت مصرفی آمریکا از منطقه خلیج [فارس] تامین می‌شود. اما طبق مباحث رسمی، اروپای غربی و ژاپن شدیداً متکی به نفت خلیج [فارس] هستند؛ از این رو اگر این منطقه به دست نیروی دشمن بیفتد، آنگاه متحدین آمریکا به زانو در خواهند آمد و امنیت آمریکا به گونهای اساسی و جبران‌ناپذیر در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. باین وجود، اگر تاریخچه سیاستهای آمریکا در منطقه خلیج [فارس] مورد بررسی قرار گیرد، بنظر می‌رسد محافظت از منافع نفتی اروپای غربی و ژاپن، هیچگاه در زمره مهمترین اهداف آمریکا نبوده است.

در سال ۱۹۷۲، دولت نیکسون از افزایش قیمت نفت

حمایت می‌کرد. براساس تحقیقات وی، ایچ اوپنهایم (V. H. Oppenheim) «شواهد حاکی از آن است که ملاحظاتی عمده‌ای که در پس گرایشات بی‌حد و حصر دولت آمریکا نسبت به افزایش قیمت نفت وجود داشته، بر این باور بود که افزایش قیمت نفت برای آمریکا در برابر رقبای صنعتی اش (همچون اروپای غربی و ژاپن) و دولتهای کلیدی خاورمیانه (مثل عربستان سعودی و ایران)، یکسری فواید اقتصادی به همراه خواهد داشت.» هنری کیسینجر تصدیق می‌کند دولت آمریکا بر این باور بود که «افزایش قیمت انرژی عمدتاً بر اروپا و ژاپن تاثیر گذار خواهد بود و احتمالاً موجب بهبود موقعیت آمریکا در این رقابت خواهد شد.»

در بحبوحه افزایش نگرانی‌ها نسبت به احتمال وقوع یک تحریم نفتی، کشورهای صنعتی غرب برای تصمیم‌گیری درخصوص اتخاذ یک راهکار مقتضی، جلساتی را تشکیل دادند. آمریکا به منظور ابراز نگرانی از وضعیت پیش آمده برای متحدانش، پیشنهاد شراکت در ذخایر را داد. البته مبنای این پیشنهاد براساس میزان واردات دریایی هر کشور، و نه براساس میزان نیازمندی به انرژی بود. از آنجا که آمریکا نسبت به سایر کشورها کمتر به واردات متکی بود، در صورت بروز تحریم، ذخایر انرژی آمریکا به مراتب کمتر از «متحدانش» آسیب می‌دید.

با پایان اکتبر ۱۹۷۳، بلافاصله جنگ خاورمیانه آغاز شد اما پیش از تحریم نفتی اعراب، مقامات شرکت نفتی آمریکا طی نامه‌ای به نیکسون هشدار دادند که «موقعیت کلی آمریکا در خاورمیانه در معرض آسیب قرار دارد؛ چراکه وجود منافع بسیار وسیع برای اروپا، ژاپن و شاید روسیه موجب غضب جایگاه آمریکا در منطقه از سوی آنها خواهد شد که این به ضرر اقتصاد و امنیت ایالات متحده خواهد بود.» جالب آنکه از سوی این مقامات تهدید ناشی از سوی روسیه تنها به عنوان یک احتمال اما تهدید ناشی از سوی متحدان آمریکا، به صورت قطعی گوشزد می‌شد.

در اواخر سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۴، کشورهای عرب تولیدکننده نفت، با قطع تولیداتشان، به خاطر حمایت‌های آمریکا و هلند از اسرائیل، بر ضد این دو کشور تحریم نفتی

اعمال کردند. مردم آمریکا هنوز خاطره صفهای طولانی مقابل بمب بزنین‌ها، جیربندی‌ها و بحرانهای آن زمان را به‌خاطر دارند. باین حال به تعبیر کیسینجر، در حقیقت «تحریم اعراب، حرکتی نمادین برای نشان دادن یک ضربه عملی محدود بود» شرکت‌های بین‌المللی نفتی که انحصار کامل توزیع و بازار سوخت را در اختیار داشتند، نفت‌هایشان را ذخیره کرده بودند. از این‌رو کمبود سوخت آرسالی از عربستان سعودی به آمریکا از منابع دیگر تامین شد. به‌طور کلی، شرکت‌های نفتی برای کاهش مشکلات، کمبودها را تقسیم کردند و آمریکا به‌عنوان کشوری که بیشترین حمایت را از اسرائیل می‌کرد، از همه کمتر دچار مشکل شد. از ژانویه سال ۱۹۷۴ تا ماه مارس، مصرف نفت در آمریکا در مقایسه با کاهش پانزده‌درصدی آن در فرانسه و آلمان، تنها پنج‌درصد کاهش یافته بود.

باین‌وجود، حتی این آمار و ارقام به‌نوعی بزرگنمایی در وخامت اوضاع محسوب می‌شد؛ چراکه در حقیقت «هیچگاه در بازارهای اروپا واقعا کمبود مواد سوختی وجود نداشت. میزان مصرف به‌راحتی در برابر افزایش قیمت واکنش نشان می‌داد... حداقل ماه اکتبر ۱۹۷۳ و آوریل ۱۹۷۴ ذخایر فرابوردهای نفتی در کشورهای جامعه اروپا هیچگاه به کمتر از معادل هشتاد روز مصرف کاهش نیافت و در ایتالیا ذخایر نفتی در حقیقت به میزان بیست‌وسه‌درصد افزایش یافت» در ژان حدود دومیلیون بشکه نفت مازاد بر احتیاج دولت وجود داشت و این درحالی بود که دیوانسالاری، صنعت نفت و مصرف‌کنندگان صنعت نفت در تلاش بودند از این بحران به نفع خودشان بهره‌برداری کنند.

در پی تحریم، متحدان آمریکا تلاش کردند بدون مراجعه به شرکت‌های عمده بین‌المللی نفت، خریدهای نفتی خود را از طریق مذاکره دو جانبه با کشورهای تولیدکننده انجام دهند اما واکنش با این تلاشها مخالفت کرد. خلاصه‌ای که در نظر سیاست‌گذاران آمریکا، راه متحدان آمریکا هیچگاه عاملی کلیدی و مهم محسوب نمی‌شد. به‌همین سبب، رفاه طبقه متوسط آمریکا نیز از اهمیت چندانی برخوردار نبود. یکی از مقامات سابق وزارت دفاع تخمین زده است که مخارج نظامی مربوط به منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۸۵ به‌تنهایی هزینه‌ای معادل چهل‌وهفت میلیارد دلار به مالیات‌دهندگان آمریکایی تحمیل کرده است؛ جان لیمان (John Lehman) وزیر سابق دربانوردی این رقم را سالانه معادل چهل میلیارد دلار برآورد کرده است. باید دید در مقابل، چه چیزی ارزش این ارقام را دارد؟

تحمیل این هزینه‌ها ضرورتاً برای بقای غرب نبوده است بنا به اظهارات سرلشکر ادوارد بی اتکسون (Edward B. Atkeson). تحلیلگر سازمان سیا. نهایتاً اگر تمامی نفت خلیج فارس قطع می‌شد، صرفاً با حذف سوخت مصرفی انومبیلها در غرب (که در آمریکا ده درصد از کل مصرف نفت را به خود اختصاص می‌دهد) میزان نیازهای نفتی غرب به سطحی تقلیل می‌یافت که به سهولت از طریق منابع نفتی کشورهای غیرحاشیه خلیج فارس قابل جبران بود. اتکسون نتیجه می‌گیرد حتی در دوران جنگ نیز کشورهای غربی به نفت خلیج فارس نیاز نداشتند؛ کمانکه در جنگی طولانی با مفلس جهانی، باطمینان می‌توان گفت حوزه‌های نفتی در مواجهه با حملات موشکی مدت زیادی

دوام نخواهند آورد.

باین حال، وجود مسلم میلیاردها دلار که سرمایه‌گذاری خوبی برای شرکت‌های نفتی محسوب می‌شود، بیانگر این بود که آنها نیستند که هزینه‌های این خطرپذیری را می‌پردازند. مطمئناً، شرکت‌های چندملیتی دیگر به‌طور مستقیم بخش عظیمی از نفت خام خلیج فارس را در تصاحب خود نداشتند اما قراردادهای بیع متقابل ویژه‌ای با تولیدکنندگان نفت داشتند که از آن طریق آنها از حوزه‌هایی که سابقاً در تملک خود داشتند، با تخفیف و قیمت مناسبی نفت خریداری می‌کردند. به‌عنوان مثال بنا به اظهارات فرانک چرچ (Frank Church)، سناتور سابق آمریکا، شرکت‌های آمریکایی «به‌رغم اینکه اموالشان در معرض ملی شدن قرار گرفته است، با عربستان سعودی تئانی کرده‌اند» [این نشان می‌دهد که رژیم‌های تندرو به اندازه محافظه‌کاران خواستار فروش نفت هستند، اما هر نوع تغییر حکومت در یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس] ممکن است به

از دست رفتن موقعیت ممتاز شرکت‌های نفتی منجر شود. امنیت داخلی رژیم‌هایی چون عربستان سعودی شدیداً به کمک‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا، متکی است. بسیاری از عربستانی‌ها معتقدند که کشورشان در مقابل برآورده شدن این نیاز خود توسط ایالات متحده، از طریق مازاد تولید نفت آمریکا را راضی نگه داشته تا بتواند منافع کشورشان را در بلندمدت حفظ کند. فروش نفت بیش از میزانی که بتوان سود حاصله را به شکلی مولد و ترمیرخش سرمایه‌گذاری کرد، به لحاظ اقتصادی امری غیرعقلانه است. به‌ویژه اگر این حقیقت را مورد توجه قرار دهیم که حفظ نفت در چاهها باعث افزایش ارزش آن می‌شود. حکومت‌های دموکرات‌تر و ملی‌گراتر حاشیه خلیج فارس احتمالاً تمایلی به قربانی کردن منافع خود ندارند؛ همچنین این گونه دولت‌ها تمایل کمتری به سازگاری با حضور نظامی آمریکا در منطقه و یا پذیرش و کالت آمریکا برای حفظ وضع موجود در منطقه خواهند داشت.

از این‌رو، با گذشت بیش از چهل سال و با تغییرات بسیاری که در شرایط رخ داده است، آمریکا سیاست ثابتی را در منطقه خلیج فارس در پیش گرفته است که می‌توان آن را چنین توصیف کرد: حمایت از محافظه‌کارترین نیروهای موجود داخلی به منظور پیشگیری از به‌قدرت‌رسیدن جنبشهای تندرو و مردمی بدون توجه به هزینه‌های انسانی آن و بدون توجه به این که اهمیت این دست‌درازی‌ها و دخالت‌ها به چه میزان است. البته آمریکا همواره در دستیابی به اهدافش موفق نبوده است؛ به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۷۹ با سرنگونی رژیم شاه در ایران، آمریکا یکی از مهمترین تکیه‌گاه‌هایش را از دست داد. در طول این مدت چارچوب اصلی سیاست آمریکا تغییر نکرده است. چنانکه جهت‌گیری ایالات متحده در قبال جنگ میان ایران و عراق را نیز می‌توان به‌خوبی در این چارچوب ترسیم کرد.

جنگ ایران و عراق

در سال ۱۹۸۰، آمریکا با هیچ‌یک از طرفین درگیر در جنگ روابط دیپلماتیک نداشت و در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرد. یکی از مقامات وزارت خارجه در سال ۱۹۸۳ توضیح می‌دهد: «تازمانی که کشت‌و‌کشتار ایران و عراق

تأثیری بر متحدین ما در منطقه نداشته باشد و یا موازنه قدرت را تغییر ندهد، هیچ اهمیتی به این موضوع نمی‌دهیم» باین حال، در اصل آمریکا نسبت به این جنگ بی‌تفاوت نبود اما با طولانی شدن آن، فرصتهای مناسب و مثبتی را برای خود فراهم دید.

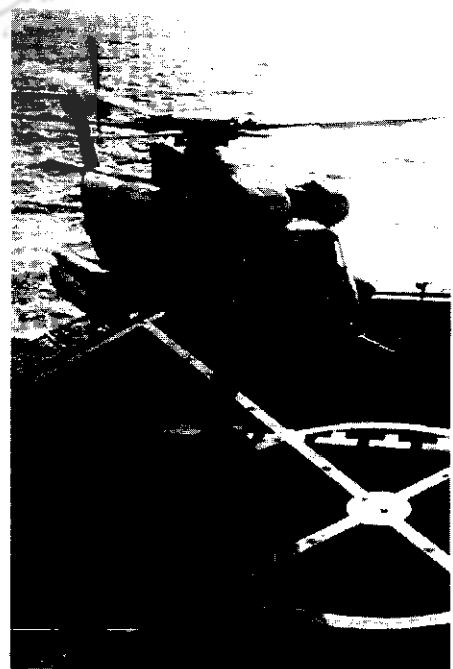
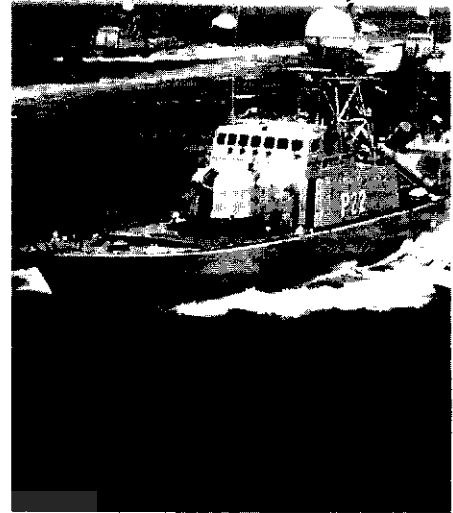
نیاز به پول و تسلیحات، بغداد را تاحدزیادی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و مصر وابسته کرد. این مساله موجب تعدیل در سیاست‌های عراق و ترمیم در روابط میان این کشور با قاهره و سایر دولتهای عربی گردید. این جنگ باعث شد ایران که در گذشته تمامی سلاح‌هایش را از آمریکا تامین می‌کرد، در تامین تجهیزات و قطعات یدکی شدیداً به آمریکا نیازمند شود. جایجاییهای متناوب مواضع دو کشور در طول جنگ، به آمریکا امکان بیشتری برای انجام عملیات مخفی در ایران و عراق می‌داد و اغتشاش در منطقه خلیج فارس می‌توانست سایر دولتهای منطقه را در برابر فشار آمریکا برای انجام عملیات نظامی آماده‌تر کند.

هنگامی که جنگ آغاز شد، اتحاد جماهیر شوروی کشتی‌های جنگی‌اش را که در راه عراق بودند، بازگرداند و به مدت یکسال ونیم که عراق در موضع نه‌اجمی قرار داشت، مسکو سلاح در اختیار عراق قرار نمی‌داد. در ماه مارس ۱۹۸۱، پس از آنکه برنامه‌هایی از رسانه‌های اتحاد جماهیر شوروی پخش گردید مبنی بر آنکه به جنگ خاتمه داده شود و نیروهای عراق از خاک ایران خارج شوند، صدام حسین حزب کمونیست عراق را سرکوب کرد. در همان ماه الکساندر هیگ (Alexander Haig) به کمیته روابط خارجی سنا گفت که بهبود روابط با بغداد امکان‌پذیر است و خاطر نشان کرد عراق از «رفتار امپریالیسم شوروی در منطقه خاورمیانه» نگران می‌باشد. سپس آمریکا فروش پنج فروند هواپیمای بوئینگ را تصویب کرد و قلم‌مقام معلون وزیر خارجه را برای مذاکره به بغداد فرستاد. آمریکا عراقی را از فهرست معروف دولتهای حامی تروریسم بین‌المللی حذف کرد (در حالی که ابونضال تروریست همچنان در این کشور پایگاه داشت) و یک اعتبار تضمینی به مبلغ چهارصد میلیون دلار برای صادرات به عراق گشود. در نوامبر ۱۹۸۴، روابط دیپلماتیک میان آمریکا و عراق که از سال ۱۹۶۷ قطع شده بود، از سر گرفته شد.

تهدید شوروی و نیروهای واکنش سریع

همزمان با وقوع جنگ که موجب ارتقاء موقعیت آمریکا در عراق شده بود، روابط نظامی آمریکا با سایر دولتهای حاشیه خلیج فارس روبه‌گسترش بود.

واکنش با آگاهی از تهدید شوروی، تمایلش را برای برقراری اتحادهای نظامی در خلیج فارس و توسعه نیروها برای به‌کارگیری در آنجا به‌نوعی خاص توجیه می‌کرد. در ژانویه ۱۹۸۰، کارتر - رئیس جمهور وقت آمریکا - با اعلام «دکترین کارتر» اباز داشت که آمریکا به هنگام ضرورت و برای پیشگیری از استیلا «یک قدرت خارجی» بر منطقه خلیج فارس، خواستار به‌کارگیری نیروی نظامی خواهد شد. باین‌وجود، همانطور که مایکل کلیر (Michael Klare) اشاره کرده است، نگرانی اصلی آمریکا پنج روز بعد، یعنی هنگامی که هارولد براون (Harold Brown) وزیر دفاع مواضع نظامی‌اش را بیان کرد، آشکار شد. براون خاطر نشان کرد بزرگترین تهدید نه توسعه‌طلبی اتحاد



جماهیر شوروی، بلکه خروش غیرقابل کنترل جهان سوم است او هشدار داد: «در جهانی آکنده از جنگ و خشونت، نمی‌توانیم بدون ساز و برگ نظامی به خارج از مرزهایمان برویم. شیوه خاص توسعه اقتصاد ما، مبین آن است که ما برای رفاه مادی نباید به واردات، صادرات و درآمدهای اندک حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی متکی باشیم» براون مشخصاً در توجیه «توسل» به هر نوع اقدام مقتضی از جمله به‌کارگیری نیروی نظامی، حفاظت از جریان نفت خاورمیانه به‌عنوان بخش روشنی از منافع حیاتی آمریکا را مطرح کرد.

براون صراحتاً اعلام نکرد که آمریکا در پاسخ به تهدیدات داخلی همچون انقلاب، اقدام به دخالت نظامی خواهد کرد اما پس از ترک مناصب رسمی آنچه را می‌توانست و یا نمی‌توانست ازادانه بیان کرد: «موضوع حساس این است که آیا آمریکا باید برای حفاظت از حوزه‌های نفتی در برابر تهدیدات داخلی یا منطقه‌ای برنامه‌ای داشته باشد. به احتمال زیاد، هر نوع تعهد و الزام از این نوع، به جای اطمینان خاطر بیشتر موجب نگرانی تولیدکنندگان نفت خواهد شد»

حساسیت خلیج [فارس] نسبت به دخالت آشکار آمریکا برای «دفاع» از حوزه‌های نفتی خاورمیانه، دو علت داشت: نخست اینکه شیخ‌نشینی‌های این منطقه مایل نبودند به آنها به دیده نیروی وابسته به آمریکا و مخالف مردم خودشان نگاه شود، دوم اینکه دولت‌های حاشیه خلیج فارس به‌واسطه تکرار سخنانی در آمریکا مبنی بر نصاب حوزه‌های نفتی در صورت وقوع تحریم نفتی دیگر، عصبی شده بودند. حتی درباره عملی بودن امکان تصرف حوزه‌های نفتی، از سوی کنگره تحقیقی صورت گرفته بود؛ و به‌رغم اینکه نتیجه تحقیق این بود که احتمال موفقیت چنین عملیاتی از نظر نظامی خیلی کم است، صرف این مسأله که موضوع مذکور در خور تحلیل تشخیص داده شده، نتوانست اعتماد قبلی را به پایتخت دولت‌های حاشیه خلیج [فارس] بازگرداند.

با فرض این حساسیت، براون توصیه کرد آمریکا باید برنامه‌ها و قابلیت‌هایش را برای مداخله، بر ضد کودتاها و تهدیدات، آماده کند اما باید از بیان آشکار سیاست‌هایش در این مورد خودداری ورزد.

دولت کارتر دست به تشکیل نیروهای واکنش سریع (RDF)، نا بدین وسیله قدرت نظامی آمریکا را منوجه منطقه خلیج [فارس] نماید. این طرح اساساً در سال ۱۹۷۷ پیشنهاد شده بود اما نا پس از حمله شوروی به افغانستان هیچ‌گونه پیشرفتی نداشت. به تعبیر مشاور امنیت ملی کارتر، هدف اصلی از تشکیل نیروی واکنش سریع «کمک به یک دولت دوست بود که در معرض حملات مخرب قرار داشت» باین وجود برای توجیه حضور نیروهای واکنش سریع، باید تهدیدات شوروی بزرگنمایی می‌شد بنابراین کارتر با لحنی مکاشفه‌آمیز از اهمیت راهبردی تهاجم به افغانستان سخن گفت؛ گرچه کارشناسان نظامی آمریکا بر این نکته واقف بودند که «پیشروی در خاک افغانستان از هر طریقی جز ایران یا خلیج [فارس]، فوایدی را - ولو اندک - برای شوروی دربر خواهد داشت».

در سال ۱۹۸۰، ارتش با فرض تهاجمی همه‌جانبه از

سوی شوروی به ایران، مانوری نظامی با عنوان Knight Gallant را به اجرا درآورد. ارتش به این نتیجه رسید که برای مهار غول شوروی به سصدویست و پنجاه هزار نیروی نظامی نیاز دارد. بنا به اظهارات یکی از دستیاران نظامی سابق سناتور سام نان (Sum Nunn)، ارتش با انتخاب حسابگرانه این سناریو، درصدد تضمین نیروهای عظیم مورد نیاز خود بود. گرچه یک نیروی واکنش سریع در این حد و اندازه برای نبرد با آشوبگران جهان سوم به‌نحوی بی‌سابقه و غیرضروری بزرگ به‌نظر می‌رسید، اما پنتاگون بر این نکته واقف بود که ارتش‌های جهان سومی در نیمه دهه ۱۹۸۰، دیگر آن «بربرهای چاقو به‌دست» سابق نیستند. آمریکا دیگر نمی‌توانست همچون گذشته «صرفاً با نشان دادن پرچم کشورش ثبات یک منطقه را تأمین کند».

هنگامی که ریگان به ریاست جمهوری رسید، او نکته‌ای را تحت عنوان «متمم ریگان» به «دکترین کارتر» افزود و در یک کنفرانس خبری اعلام کرد که «ما اجازه نخواهیم داد» عربستان سعودی «به ایرانی دیگر تبدیل شود». این متمم مبین سیاستی جدید نبود بلکه صرفاً آنچه را که همواره به‌عنوان سیاست آمریکا اجرا می‌شد، صراحتاً آشکار کرد. در دوران حکومت ریگان، سازمان سیا پنهانی به این نتیجه رسیده بود که امکان حمله شوروی به ایران «بعید» است؛ و این جای تعجب نداشت؛ چراکه مسلم بود ارتش سرخ در برابر افغانی‌هایی که جمعیتشان نصف جمعیت ایران بود و از نظر تجهیزات در حد بسیار پایینی قرار داشتند، دوران بسیار سختی را سپری می‌کرد. باین وجود، بعید بودن امکان حمله شوروی، باعث کندی روند تشکیل نیروهای واکنش سریع نشد.

در سال ۱۹۸۲، اسناد سری مشاوره دفاعی پنتاگون حاکی از آن بود که ممکن است اتحاد جماهیر شوروی «از طرق دیگری غیر از تهاجم آشکار» دست به توسعه و گسترش نیروهایش به سمت منطقه خلیج [فارس] بزند. در این سند آمده است: «اگر روشن شود که امنیت دسترسی به منابع نفتی خلیج فارس در خطر است، باید به‌گونه‌ای آماده باشیم که تحت هر شرایطی بتوانیم نیروهایمان را مستقیماً به منطقه اعزام کنیم». استدلال بسیاری از اعضای مجلس سنا بر این بود که در این اسناد بیش از حد بر مقابله با اتحاد جماهیر شوروی تأکید شده است، درحالی که تمرکز اصلی باید بر «بازدارندگی و اگر لازم شد نبرد و مقابله با جنگ‌های منطقه‌ای یا شورشیان چپگرا و ملی‌گرایان باشد که امکان دسترسی آمریکا و متحدانش را به ذخایر نفتی منطقه در معرض خطر قرار داده‌اند».

برنامه رسمی این بود که نیروهای واکنش سریع هنگامی اعزام شوند که دولتی برای دفع حملات شوروی از این نیروها درخواست کمک کرده باشد. اما مطابق اظهارات مندرج در تحقیق صورت گرفته از سوی کتابخانه کنگره، در اسناد مشاوره‌ای مطلبی که بگوید این نیروها باید بدون انتظار دریافت درخواست نیز توان مداخله فهرامیز داشته باشند، نیامده است. سناتورهای تاور (Tower) و کوهن (Cohen) گفتند که ترجیح می‌دهند بر استفاده از نیروهای آبی - خاکی (Marines)

تاکید کنند که می‌توانند به سرعت از طریق ساحل بر ضد مخالفان نظامی وارد عمل شوند. دولت خاطرنشان کرد تمامی طرح و برنامه‌های نیروهای واکنش سریع در برادرنده یک گزینه «مداخله قهرآمیز» است که به اتکالی نیروهای آبی خاکی صورت خواهد گرفت. اظهارات فرمانده یگان نیروهای مذکور در ماه مارس ۱۹۸۲ مبنی بر اینکه «باید بتوانیم درها را خودمان بگشاییم». شاهدی بر این مدعا است. خلاصه‌اینکه [برداشت رایج در میان مقامات امریکایی این بود که] این اقوام [اعراب] دیگر «بربرهای چاقو به‌دست» نیستند.

به‌منظور پشتیبانی از نیروهای واکنش سریع، به شبکه‌ای از پایگاههای نظامی در سراسر جهان - و نه صرفاً در خاورمیانه - نیاز بود یک افسر ارشد سابق وزارت دفاع می‌گوید: «برای تمامی اهداف و مقاصد، در حال حاضر ایهای خلیج فارس» - تنگه مالاکا [میان کشور مالزی و جزیره سوماترا] تا آتلانتیک شمالی گسترش یافته است. باین وجود، پایگاههای نزدیکتر به خلیج فارس] از اهمیت خاصی برخوردار بودند و برنامه‌ریزان پنتاگون تاکید داشتند: هرچه حضور در خاک یک کشور محکم و مستدل تر باشد، اداره آن نیز آسانتر خواهد بود. «دولتهای حاشیه خلیج فارس از داشتن چنین رابطه آشکاری با امریکا آگاه داشتند اما جنگ ایران و عراق فضا را برای غلبه بر این آگراه و بی‌میلی آنان مهیا کرد. در سال ۱۹۸۵، هنگامی که پیشروی‌های ایران در جنگ، برای اعراب به نظر تهدیدآمیز می‌رسید، عمان - بنا به گزارش نیویورک تایمز - «به پایگاهی برای عملیاتهای اطلاعاتی عرب، مانورهای نظامی و نیز تدارکات لجستیکی به منظور هرگونه دفاع از کشورهای تولیدکننده نفت در منطقه تبدیل شد.» چندماه بعد، یک گزارش سری از امریکا که به بیرون درز کرده بود، نشان می‌داد عربستان سعودی موافقت کرده است به هنگام وقوع بحران، دولت امریکا مجاز خواهد بود از پایگاههایی در خاک عربستان استفاده کند. به این ترتیب به تدریج درها برای نفوذ امریکا گشوده‌تر می‌شد.

دو خطمشی متفاوت در قبال تهران

سیاستهای امریکا در قبال ایران پیچیده‌تر بود، چراکه در آن واحد دو خطمشی را پی می‌گرفت. از یک سو، مقامات امریکایی برخوردار از «ایک نیروی آماده» جهت اجرای برنامه‌های مخفی برای تضعیف و آسیب‌زدن به حکومت تهران بودند؛ و از سوی دیگر، واشنگتن در تلاش بود با همین دولت رابطه برقرار کند.

اقدامات امریکا در پی‌گیری خطمشی اول، آشکارا نشان داد که مخالفت واشنگتن با حکومت [ایت‌الله] خمینی هیچ ارتباطی به موضوع دموکراسی در این کشور ندارد؛ زیرا گروههایی که امریکا بر ضد [ایت‌الله] خمینی از آنها پشتیبانی می‌کرد، اغلب طرفداران دیکتاتور پیشین (شاه) بودند.

با آغاز سال ۱۹۸۲، سازمان سیا به گروهی به نام سازمان آزادیبخش ایران، به رهبری علی امینی که در پاریس مستقر بود، ماهیانه مبلغ صد هزار دلار اختصاص داد. علی امینی کسی بود که پس از کودتای ۱۹۵۳، که با حمایت سازمان سیا صورت گرفت، موظف شد نفت ایران را دوباره تحت کنترل

و نظارت خارجی‌ها درآورد. همچنین امریکا از دو گروه شبه‌نظامی مستقر در ترکیه حمایت می‌کرد. ژنرال بهرام آرینا، فرمانده ارتش شاه - که با بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه، از روابط نزدیکی برخوردار بود، هدایت یکی از این گروهها را برعهده داشت.

در سال ۱۹۸۰، در دوران حکومت کارتر، امریکا با هزینه‌ای بالغ بر ماهیانه بیست تا سی هزار دلار، اقدام به تاسیس یک ایستگاه رادیویی سری در خاک مصر نمود و از آنجا به پخش و ارسال برنامه به ایران پرداخت. هدف این برنامه‌ها فراخوان برای سرنگونی حکومت [ایت‌الله] خمینی و تاکید بر حمایت از بختیار بود. سایر برنامه‌های این رادیو ماهیت ضدشوروی داشت.

همزمان با این فعالیتها، امریکا خطمشی دوم را نیز پیگیری می‌کرد: امریکا در تلاش بود با روحانیون ایرانی بر اساس منافع مشترکشان با امریکا در نبرد با نیروهای چپ، رابطه برقرار کند. آن‌گونه که ریگان در نوامبر ۱۹۸۶ اعلام کرد، هدف امریکا پس از افشای رسوایی ایران - کنترا (Iran Contra)، «یافتن راهی جهت بازگرداندن ایران به نقطه‌ای بود که زمانی بدان تعلق داشت؛ یعنی خانواده ملل دموکراتیک» به اعتقاد منصور فرهنگ، این موضوع نبرنگ خوبی بود، چراکه ایران پیش از ۱۹۷۹ را به قدرت می‌توان کشوری دموکراتیک دانست.

طبق نظر کمیسیون تاور (Tower)، «در سال ۱۹۸۳، امریکا تلاش کرد تا از طریق جلب توجه حکومت تهران به تهدیدی درونی از سوی حزب کمونیست توده و کادریهای طرفدار شوروی در این کشور که در سطحی وسیع درصدد نفوذ به دولت بودند، به این کشور کمک کند. با استفاده از این اطلاعات، حکومت [ایت‌الله] خمینی دست به اقدامات عملی زد که تقریباً پایگاههای طرفداران شوروی در ایران را از بین برد. این اقدامات آن میزان از توجهی را که از مقامات امریکایی انتظار می‌رفت، به خود جلب کرد. یکی از معاونین وزرای دولت کارتر گفت: «به نظر می‌رسد چپ‌گراها در آنجا [ایران] سرشان را از دست دادند» امریکا همچنین «مجموعه‌ای آمیخته از اطلاعات واقعی و تقلبی» را در مورد تهدیدات شوروی نسبت به مرزهای ایران، در اختیار ایرانی‌ها قرار داد. مقامات دولت ریگان مدعی بودند ایالات متحده در ایران، تلاشهایش را بر برقراری رابطه با میله‌روها متمرکز کرده‌است.

ناوگان جنگی امریکا

فرصت برای بروز یک چرخش، به‌زودی فراهم شد. کویت با نگرانی بیش‌ازپیش شاهد پیروزی‌های ایران در جبهه‌های جنگ بود. حال، ایران نیز به کشتی‌هایی که به سمت بندرهای کویت در حرکت بودند حمله می‌کرد و کویت نیز برای حفاظت از خود به سمت امریکا کشیده شد. در سپتامبر ۱۹۸۶، (پیش از افشای رسوایی) کویت با نزدیک شدن به واشنگتن و مسکو به آنها پیشنهاد کرد کشتی‌های کویتی با پرچم آنها تردد کنند؛ به این معنی که این دو کشور با برافراشتن پرچمهای خودشان بر فراز کشتی‌های کویتی و منضم کردن این کشتیها به ناوگان تجاری خود، از آنها حفاظت کنند. واکنش اولیه امریکانوعی ابراز عدم تمایل بود. اما هنگامی که امریکا متوجه شد در مارس ۱۹۸۷ اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد کرده است یازده فروند از

گری سیک (Gary Sick)

یک مقام سابق شورای امنیت ملی امریکا در مسائل ایران، در زمان جنگ ایران و عراق تصریح کرد: «واحد‌های دریایی امریکا آرایش نظامی تهاجمی و تحریک‌آمیزی را در پرتنش‌ترین بخش خلیج فارس به خود گرفته‌اند. گشت‌زنی‌های تهاجمی ما در منطقه بیشتر نشانگر آغاز جنگ است تا پایان بخشیدن به آن.

بسیاری مواقع به‌گونه‌ای عمل کرده‌ایم که گویا هدف ما تحریک ایران برای درگیر شدن در جنگ با ما است»

امریکا از جنگ ایران و عراق به‌مثابه اهرمی برای به‌چنگ آوردن حقوق و امتیازات اساسی بیشتر در منطقه استفاده می‌کرد. عملیات حمایت و اسکورت کشتی‌ها موجب بهبود بیش‌ازپیش موقعیت امریکا در منطقه شد

نفت کشهای کویت را تحت حمایت خود بگیرد. فوراً پیشنهاد کرد همان یازده فروند را تحت حمایت خود قرار دهد تا به این ترتیب مانع از نفوذ شوروی در خلیج فارس] شده و برای آمریکا فرصت ابراز حمایت از عراقی را فراهم کند. کویت بارد پیشنهاد شوروی. به درخواست آمریکا پاسخ مثبت داد. اما با به خدمت گرفتن سه ناو روسی، راهی را برای ایجاد موازنه میان آمریکا و شوروی باز گذاشت. کویتی ها از فساد شوروی ها. کمتر از ناچیان آمریکایی خود می ترسیدند. مایکل ایچ آرماکوست (Michael H. Armacost) - معاون امور سیاسی - پیشنهاد کرد که اگر در حفاظت از نفت خلیج فارس]، به شوروی نقش بیشتری واگذار شود. کشورهای حاشیه خلیج فارس] باید تحت فشار قرار گیرند تا تسهیلاتی را در اختیار شوروی قرار ندهند. البته آمریکا معتقد بود که تنها یک ابرقدرت حق دارد تسهیلات موجود در منطقه را در اختیار خود داشته باشد و این ابرقدرت، خود آمریکا بود. از این رو هنگامی که در دسامبر ۱۹۸۰ اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد کرد خلیج فارس] را منطقه بی طرف اعلام کنند تا هیچ ائتلاف، پایگاه و دخالتی در منطقه وجود نداشته باشد و هر گونه مانعی از سر راه تجارت آزاد و خطوط دریایی برداشته شود، واشنگتن نسبت به این پیشنهاد ابراز بی علاقه می کرد. تا اگوست ۱۹۸۷، یک فروند هواپیمای نرایی، یک فروند ناو هواپیمابر، شش رزمناو، سه ناوشکن، هفت ناو محافظ [پاسناو] و شمار بسیاری از کشتی های کمکی نیروی دریایی آمریکا وارد خلیج فارس] شده و با در نزدیکی های آن استقرار یافتند. در تحقیق انجام شده از سوی کنگره، این اقدام به عنوان «بزرگترین رزمایش ناوگان جنگی آمریکا از زمان اوج خود در جنگ ویتنام تاکنون» لقب گرفت.

دولت ریگان ادعا می کرد هدف از تحت حمایت قرار دادن کشتی های کویتی صرفاً حفاظت از تداوم تجارت نفت است. آمریکا هشدار داد: «هرگونه اختلال جدی در عرضه نفت خلیج فارس] باعث افزایش سرسام آور قیمت نفت برای همه می شود.» و به این ترتیب خاطر نشان می کرد که چگونه حوادث سالهای ۱۹۷۲، ۷۴ و ۱۹۷۸، ۷۹ نشان دادند «یک اختلال کوچک... یعنی کمتر از پنج درصد... می تواند باعث افزایش ناگهانی در افزایش بهای نفت شود.»

در واقع، با تمامی این اوصاف، نفت - و بهای نفت - هرگز با تهدید مواجه نشد. از دهه ۱۹۸۰، بازارهای جهانی با اشباع محصول نفت مواجه بودند. در حالی که عمده ظرفیت تولید کشورهای تولیدکننده غیر حاشیه خلیج فارس] نیز به کار گرفته نشده بود. با وجود خسارت های وحشتناک انسانی جنگ ایران و عراق، در طی دوران جنگ بهای نفت عملاً تا پنجاه درصد کاهش یافت. تا پایان سال ۱۹۸۷، دو سوم کل تولیدات نفت خلیج فارس] توسط لوله منتقل می شد. تحقیق صورت گرفته از سوی کنگره نشان می داد که در صورت وقوع تقریباً محال حادثه های مثل بسته شدن خلیج فارس]، تأثیر آن بر عرضه نفت و بهای آن در کمترین میزان خواهد بود. به این ترتیب، به هیچ وجه تنگه هرمز «شاهرگ» حیاتی اقتصاد غرب محسوب نمی شد.

کمتر از دو درصد کشتی هایی که از تنگه هرمز عبور می کردند، مورد حمله قرار گرفتند. حتی این رقم نیز گمراه کننده است؛ چراکه بسیاری از این حملات، خسارات و

تلفات بسیار کمی بر جای گذاشت.

حمله به کشتی ها تا حد زیادی پس از آن انجام گرفت که ناوگان آمریکا در منطقه حضور یافت. بین سالهای ۱۹۸۱ تا آوریل ۱۹۸۷، هنگامی که آمریکا اعلام کرد از تردد کشتی ها در منطقه محافظت خواهد کرد. طبق تحقیقات کنگره «کشتیرانی در این زمان، نسبت به زمانی که تجهیزات نظامی ناوگان آمریکا افزایش نیافته بود، امنیت کمتری داشت.»

اگر آمریکا واقعا نگران ناوبری آزاد در منطقه بود، باید کمی به پیشنهاد اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر خروج ناوگان آمریکا و سایر کشورها از خلیج فارس] و جایگزین شدن نیروهای سازمان ملل متحد، توجه می کرد. اما واشنگتن علاقه ای به این کار نداشت. برخی - همچون نشریه نیویورک تایمز - خاطر نشان می کردند در واقع این آمریکا است که می تواند خلیج فارس] را به روی صادرات ایران ببندد، اما مجله تایمز می افزود: «البته عملی کردن چنین تصمیمی غیرممکن است مگر اینکه دولت های عربی منطقه از آمریکا چنین درخواستی بکنند.» به این ترتیب حمل و نقل دریایی در منطقه از آزادی بیشتر برخوردار بود.

در واقع عراق بود که جنگ نفتکش ها را به یوزده در سال ۱۹۸۱ در خلیج فارس] شروع کرد و تا سال ۱۹۸۴، بدون اینکه پاسخ مشابهی از سوی ایرانی ها دریافت کند، به حملات خود در دریا ادامه می داد. دو ماه پس از آنکه عراق در مارس ۱۹۸۴، بر میزان و وسعت حملات خود افزود، سرانجام ایران نیز به این حملات پاسخ داد. با این وجود حملات عراق تا پس از اعلام حمایت آمریکا از کشتی ها، به مراتب بیشتر از ایران بود. آمریکا تردد کشتی ها را در منطقه تحت حمایت خود قرار داد و در آوریل ۱۹۸۸، دامنه این حمایت شامل هر کشتی بی طرف دیگری می شد که ممکن بود مورد حمله ایران قرار بگیرند. این اقدام در عمل به این معنی بود که عراق می تواند با مصونیت کامل کشتی های ایرانی را مورد حمله قرار دهد؛ چراکه ناوگان آمریکا مانع از مقابله با ایران می شد.

واشنگتن با اشاره به این نکته که عراق فقط کشتی های ایرانی را مورد حمله قرار می دهد در حالی که ایران کشتی های بی طرف، به یوزده کشتی های کویتی، را هدف حمله خود قرار می دهد، دست به توجیه سیاست های خود می زد. این مساله از دو جهت، نوعی استدلال به ظاهر مشروع اما مبهم به حساب می آمد. نخست آنکه کویت گرچه در ظاهر کشوری بی طرف بود اما رفتاری بسیار جانبدارانه در پیش گرفته بود. از جمله اقدامات بسیاری که کویت انجام می داد، گشودن بنادر این کشور به روی محموله های جنگی بود که از طریق مسیر زمینی به عراق تحویل داده می شد. دوم، عراق نیز کشتی های بی طرف، حتی کشتی های عربستان سعودی، را به هنگام حرکت به سوی ایران مورد حمله قرار می داد. عراق، آنهایی را که تعلق آنها به حوزه استحقاقی ایران مسلم بود، به عنوان «منطقه ممنوعه جنگی» اعلام کرد اما طبق نظر یک کارشناس حقوق بین الملل «روش عراق در عمل به قانون، تا حد بسیار زیادی به شیوه های آلمان در جنگ جهانی دوم شباهت داشت.» و «هرگونه که تحلیل کنیم، منطقه ممنوعه مورد نظر عراق نمی توانست قابل قبول باشد.» در واقع «ایجاد به خاطر نقض حقوق بین الملل، حملات هر دو طرف به کشتی های تجاری، محکوم می شد.» از این رو، جانبداری آمریکا از عراق در جنگ نفتکش ها هیچگونه توجیه حقوقی نداشت.

با این حال پذیرش ناوگان آمریکا به معنای نیروی «حفاظت صلح»، هنوز چندان منطقی و قابل فهم نبود. گری سیک (Gary Sick)، یک مقام سابق شورای امنیت ملی آمریکا در مسائل ایران، تصریح کرد که واحدهای دریایی آمریکا «آرایش نظامی تهاجمی و تحریک آمیزی را در پرتش ترین بخش خلیج فارس به خود گرفته اند.» همچنین اظهار داشت: «گشت زنی های تهاجمی ما در منطقه بیشتر نشانگر آغاز جنگ است تا پایان بخشیدن به آن. بسیاری مواقع به گونه ای عمل کرده ایم که گویا هدف ما تحریک ایران برای درگیر شدن در جنگ با ما است.» بر اساس گزارشی از کنگره، مقامات تملکی کشورهای حاشیه خلیج فارس]، «نسبت به شیوه تحریک آمیز نیروهای آمریکایی در منطقه» شدیداً انتقاد داشتند. هنگامی که در آوریل ۱۹۸۸، آمریکا با دستاویز قراردادن برخورد یک کشتی آمریکایی با مین، بزرگترین نبرد دریایی ناوگان آمریکا پس از جنگ جهانی دوم را به راه انداخت، روزنامه الاتحاد که معمولاً دیدگاه های دولت امارات متحده عربی را منعکس می کند، با انتقاد از حملات آمریکا خاطر نشان کرد که آمریکایی ها با این اقدام خود «بر روی آتش تنش در خلیج فارس] بنزین می ریزند.»

موضع تهاجمی آمریکا در منطقه در تقابل آشکار با موضع اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. شوروی نیز کشتی های در حال تردد در خلیج فارس]، به یوزده کشتی هایی را که به مقصد کویت برای عراق تسلیحات حمل می کردند، اسکورت می کرد. در ماه می ۱۹۸۸، یک کشتی تجاری متعلق به شوروی مورد حمله قرار گرفت و دو هفته بعد یکی از کشتی های شوروی که در اجاره کویت بود، به عنوان اولین قربانی برخورد با مین از سال ۱۹۸۴ تا این لحظه، ثبت شد. اینها حقایقی است که همه از آن مطلع نیستند؛ چراکه پاسخ شوروی به این حملات فوق العاده ملایم بود.

سیاست شوروی در خلیج فارس] موضوع تحقیقی شد که به سفارش ارتش آمریکا توسط فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، روشنفکر مشهور موسسه رند (RAND)، مورد بررسی قرار گرفت. فوکویاما نتیجه گرفت تا زمانی که خلیج فارس برای شوروی منطقه ای با اهمیت و حیاتی باشد، «تفکرات جدید»، گورباچف در سیاست خارجی این کشور صرفاً نوعی لغافلی خواهند بود؛ چراکه مسکو سیاست های خود را در برابر آمریکا در قالب بازی «حاصل جمع صفر» (که سیاستی کاملاً رفتاری است) پیگیری خواهد کرد اما اطلاعات دیگری که از این تحقیق به دست آمده اند، نتایج نسبتاً متفاوتی را نشان می دهند. فوکویاما متذکر می شود که «بله، این یک واقعیت است؛ چراکه شوروی با دولت آمریکا مواجه شده بود و لذا خود شوروی با شدت بیشتری درگیر بازی حاصل جمع صفر بود... تشخیص این که شوروی در صورت مواجهه با آمریکا - که نسبت به شوروی همکاری بیشتری از خود نشان می داد - چه سیاستی را در پیش می گرفت، قابل برآورد و شناسایی نبود.» با این وجود، در صورت وقوع چنین مواجهه ای، فوکویاما شوروی را مقصر می دانست؛ چراکه گورباچف در سایر حوزه های سیاسی در مقابل سرسختی های آمریکا بصوعی از خود نرمش نشان داده و همراهی کرده بود. لذا در منطقه خلیج فارس] نیز می توانست این همراهی را نشان دهد.

فوکویاما ادعان می کند شوروی با خودداری از تعقیب

مشی دیگر کشورها. سیاستهای غیرنهادمی تری در پیش گرفت؛ از جمله به تلاش برای پیشی گرفتن از واشنگتن در اعمال نفوذ بر کویت می‌توان اشاره کرد. به گفته فوکویاما. واحدهای دریایی شوروی در خلیج فارس. برخلاف امریکا. آرایش نظامی نهادهای خود نگرفتند. (در واقع فوکویاما خاطرنشان می‌کند که از اوایل دهه ۱۹۷۰. برخلاف امریکا. مسکو توسعه قابلیت‌ها و توانایی به‌رخ کشیدن قدرت خود را کاهش داده است) شوروی در تلاش بود همچون امریکا در سیاستهای خود در خلیج فارس. به جای ابزارهای عمدتاً نظامی از ابزارهای اقتصادی و سیاسی بهره‌گیرد و هنگامی که منافع خاص خود را در روابطش با ایران پیگیری می‌کرد. در واقع به اقدامات کاخ سفید واکنش نشان می‌داد.

خلاصه اینکه اگر سیاستهای شوروی در خلیج فارس] به‌مخاطر ناکارآمدی «تفکرات جدید» قابل انتقاد باشد. آنگاه در مقایسه با سیاستهای امریکا بازتابی از یک رویکرد عصر حجری خواهد بود.

صف‌آرایی‌ها و استقرار تحریک آمیز ناوگان دریایی امریکا در خلیج فارس] عوارض سنگینی را بر غیرنظامیان بی‌گناه تحمیل کرد. در نوامبر ۱۹۸۷. شب‌هنگام یک ناوچه امریکایی قایقی را که تصور می‌شد از قایق‌های تندروی ایران است به رگبار بست. که البته در واقع یک قایق ماهیگیری متعلق به امارات متحده عربی بود. در این واقعه یک نفر کشته و سفیر زخمی شدند مهم‌ترین حادثه سرنگونی هواپیمای خطوط هوایی ایران توسط ناو هواپیمابر وینسنز (Vincennes) بود که طی آن تملعی دوپست‌نوند سرنشین آن کشته شدند. فرمانده ناو دیگر امریکا در خلیج فارس] خطر نشان کرد در حالی که «رفنار نیروهای نظامی ایران در ماه پیش از وقوع حادثه رفتاری بالقوه غیر تهدیدآمیز بود.» اقدام ناو وینسنز «بمنظر یکپارچه تهاجمی می‌رسید» که باعث شده بود برخی از اعضای نیروی دریایی از این ناو با عنوان «ارزمنائو روبو (Robo Cruiser)» یاد کنند.

این تنشها در خلیج فارس] همچنان ندوم پیدا کرد تا یکی از اهداف مهم امریکا محقق شود: آنها دولت‌های حاشیه خلیج فارس] را ترغیب می‌کردند تا همکاری نظامی خود را با امریکا افزایش دهند. همانطور که در بالا اشاره شد. امریکا از جنگ ایران و عراق به‌مثابه امری برای به‌جنگ آوردن حقوق و امتیازات اساسی بیشتر در منطقه استفاده می‌کرد. عملیات حمایت و اسکورت کشتی‌ها موجب بهبود بیش‌ازپیش موقعیت امریکا در منطقه شد. برطبق یکی از گزارشات اسوشیتد پرسی (Associated Press). ژنرال مسئول RDF ادعا می‌کرد که «امریکا در پی مسئولیتها و تعهدات قانونی وسیع خود در خلیج فارس. نزد کشورهای عرب از اعتبار چشمگیری برخوردار شد.» او اظهار داشت که این تعهدات و مسئولیتها باعث شد تا امریکا بتواند روابط دیپلماتیک و نظامی بهتری با کشورهای حاشیه خلیج فارس] ایجاد کند.

بی‌تفاوتی و دیپلماسی

استقرار و آرایش تهاجمی ناوگان امریکا در خلیج فارس]. هیچ نوع مخالفتی را از سوی نیویورک نیامز در پی نداشت. هیات تحریریه این نشریه ادعان می‌کردند که «اتحاد موضع بی‌طرفی از سوی واشنگتن ظریف‌ترین نوع پرده‌پوشی

دیپلماتیک بود»؛ چرا که در واقع «آرایش امریکا به سمت عراق بود.» اما در پس این جانبداری «دنبیل خوبی» نهفته بود؛ یعنی این جانبداری یک استراتژی از پیش طراحی شده برای دستیابی به صلح بود. مجله تایمز معترف بود که دولت دجل سردرگمی شده بود اما حالا دولت اقدام به بسط و توسعه «سیاستی منسجم و منطقی» برای مهار ایران کرده بود. به‌این ترتیب امریکا حق خطرپذیری در منطقه خلیج فارس] را برای خود محفوظ نگاهداشته بود. و هنگامی که این خطرپذیری‌ها منجر به سرنگونی هواپیمای مسافری ایران شد. هیات تحریریه این نشریه خلبان ایرانی را مقصر دانست و اگر هم این‌گونه نبود. باز هم مطمئناً این تهران بود که به‌واسطه عدم پذیرش خاتمه جنگ. مقصر شناخته می‌شد. این موضوع دیدگاه مشترک همه در مورد جنگ بود که به‌طور گسترده‌ای از سوی واشنگتن ترویج می‌شد. به‌این‌معناکه ایران تنها مانع در راه تحقق صلح است.

می‌شود که این کشور به یاری شورا بشتابد. نماینده امریکا در سازمان ملل خاطرنشان کرد. ایران که خود در جریان گروگان‌گیری از سفارت امریکا در تهران قطعنامه‌های شورای امنیت را نقض کرده است. نمی‌تواند از پاسخ ملالت‌بار سازمان ملل شکایت کند.

از آنجاکه ایران قطعنامه ۴۷۹ را یکجانبه می‌دانست. و به‌واقع این‌گونه نیز بود. از پذیرش آن سر باز زد. هنگامی که کشور نروژ درخواست کرد نیروهای عراقی تحت نظارت بین‌المللی از خاک ایران خارج شوند. عراق دقیقاً اینطور پاسخ داد که این مساله باعث نقض قطعنامه ۴۷۹ خواهد شد. ایران اعلام کرد تا زمانی که نیروهای عراقی در خاک این کشور باشند. از شرکت در هر نوع مذاکره‌ای خودداری خواهد کرد. در این حین. مقامات وزارت خارجه امریکا پیشنهاد کردند که «امریکا و شوروی با برگزاری جلسه مشترکی در جهت حل‌وفصل مساله جنگ تلاش کنند.» اما برزیل‌سکی



باین‌حال بررسی دیپلماسی دوران جنگ نشان می‌دهد که این اتهام تنها منحصر به ایران نمی‌شد.

هنگامی که عراق در بیست‌ودوم سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد. شورای امنیت سازمان ملل با تأخیری چهار روزه تشکیل جلسه داد. در بیست‌وهشتم سپتامبر. این شورا قطعنامه ۴۷۹ را به تصویب رساند که خواستار پایان بخشیدن به جنگ بود. باین‌حال نکته مهم آن بود که قطعنامه تهاجم عراق را محکوم نکرد (حتی ذکر می‌کرد که میان نیلورد) و نیز خواستار بازگشت به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی نشد. رالف کینگ (Ralph King) که پاسخ سازمان ملل را با دقت بسیار مورد بررسی قرار داده است. نتیجه می‌گیرد: «شورای امنیت که پیش از روی عمد از اقدامات عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ چشم‌پوشی کرده است.» علت این اقدام شورا آن بود که در کل دید منفی نسبت به ایران وجود داشت و توجه کافی به این نکته نشده بود که گرفتاری‌های ایران. مانع از این

استدلال می‌کرد که «این مساله باعث مشروعیت بخشی به جایگاه شوروی در خلیج فارس شده و در نهایت موجب به‌خطر افتادن منافع حیاتی ما خواهد شد.» امریکا هیچ‌گونه ابتکاری برای عرضه نداشت. در ماه اکتبر. شورای امنیت چند جلسه دیگر برگزار کرد و پس از آن به‌رغم کشتارهای وسیعی که در جنگ صورت می‌گرفت. تا ژولای ۱۹۸۲ هیچ‌گونه جلسه رسمی دیگر در مورد جنگ برگزار نشد.

بمنظور میانجی‌گری میان طرفین. تلاشهایی از سوی طرف سوم صورت گرفت اولین تلاش از طرف اولاف پالمه (Olof Palme) به نمایندگی از جانب سازمان ملل بود. پالمه پیشنهاد کرد به‌عنوان اولین گام دو طرف آبرام مورد اختلاف شط‌العرب [اروندرد] را لایروبی کنند. باین‌حال عراق تنها در صورتی با این اقدام موافقت کرد که تمامی هزینه‌های آن را متقبل شود (و به‌این ترتیب به ادعای خود مبنی بر مالکیت بر تمامی رودخانه مشروعیت ببخشد) که در

نهایت هیچ توافق حاصل نشد. سپس کمیته وزرای کشورهای غیرمتعهد پیشنهاد کرد همزمان با عقب‌نشینی دوطرف و غیرنظامی کردن مناطق مرزی میان دو کشور. آتش‌بس برقرار شود. ایران این پیشنهاد را پذیرفت و عراق نیز برای مدتی این پیشنهاد را قبول کرد. اما عراق با امید دستیابی به پیروزی‌های بیشتر در جنگ. بهزودی تغییر عقیده داد. در هیچ یک از این مراحل، از خارج هیچگونه فشاری بر عراق وارد نشد تا این کشور را وادار به تمکین کند. در اوایل سال ۱۹۸۲، تلاش دیگری برای میانجیگری از سوی دولت الجزایر آغاز شد. الجزایر در سال ۱۹۷۵ کمک کرده بود که دولت‌های ایران و عراق بر سر مسائل مرزی به توافق برسند؛ همچنین در جریان آزادسازی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران در نقش یک واسطه ظاهر شده بود. باین حال در سوم ماه می ۱۹۸۲ هوپیمای حامل وزیر امور خارجه الجزایر و تیم کارشناسان همراه وی در فضای ایران توسط یک جنگنده عراقی سرنگون شد. پنج‌سال بعد، از قول یک خلبان اسیر عراقی نقل شد که این حمله عمدی بوده و هدف از انجام آن متهم کردن ایران به انجام این عمل بوده است. جدای از صحت و سقم چنین اظهاراتی، این سرنگونی باعث حذف مجرب‌ترین واسطه‌ها از این عرصه شد.

با پایان ماه می ۱۹۸۲، ایران تقریباً تمامی سرزمین‌های اشغال شده خود را بازمی‌گرفت و عراق به دنبال راه فراری برای خروج از جنگ بود. سازمان کنفرانس اسلامی و شورای همکاری خلیج [فارس] تلاش کردند برای حل و فصل جنگ. میانجی‌گری کنند.

عراق پیشنهاد کرد باقیمانده نیروهایش از خاک ایران عقب‌نشینی کنند تا آتش‌بس برقرار شود. در تهران بحث بر سر قبول پیشنهاد و با تداوم جنگ، مشاجرات سختی را در پی داشت. روحانیون مبارز در طول دوران جنگ بی‌به افزایش قدرت خود برده بودند؛ هر چند شاه در اثر مخالفت‌های طیف وسیعی از نیروهای سیاسی از کشور اخراج شده بود. جهاد علیه عراق باعث شده بود تا روحانیت بتواند مردم را برای جنگ بسیج کند. به نظر ایران صدام حسین به روزهای آخر حکومتش نزدیک شده بود. از این رو [آیت‌الله] خمینی تصمیم به ادامه جنگ گرفت و اعلام کرد ایران دست از جنگ نخواهد کشید تا زمانی که حکومت صدام حسین سرنگون شود. عراق به‌عنوان کشور مقصر و آغازکننده جنگ شناخته شود و غرامت‌های جنگ به ایران پرداخت شود.

به‌این ترتیب از این پس ظاهراً عمده مسئولیت‌های ادامه جنگ متوجه ایران بود. اما نکته مهم اینجا بود که در این زمان هیچ کشور صنعتی از گفت‌وگوهای صلح قطعاً پشتیبانی نکرد. در درون هیات حاکمه آمریکا الکساندر هیگ (Alexander Haig)، وزیر امور خارجه، پیشنهاد داد تا برخی از انواع کنفرانس‌های بین‌المللی در مورد صلح برگزار شود؛ البته قرار بود این کنفرانسها بدون مشارکت آمریکا و شوروی برگزار شوند. تا آنجا که هیگ به‌خاطر دارد، این پیشنهاد «انتوانست توجه کاخ سفید را به خود جلب کند.» هیگ خاطرنشان می‌کند که «در آن زمان جنگ در مرحله بحرانی خود قرار داشت ایران در اقدامی تهاجمی موفق به بازپس‌گیری تقریباً تمامی اراضی از دست‌رفته خود شده بود و این احتمال می‌رفت که اقدامی ابتکاری که به‌خوبی برنامه‌ریزی شده باشد، به دشمنی‌های میان طرفین خاتمه دهد.»

در این زمان، دستیابی به موقعیتی برتر نسبت به شوروی همچنان برای آمریکا موضوعی حیاتی محسوب می‌شد. در بخشی از یک سند پیش‌نویس شورای امنیت که موضوعی اختلاف‌برانگیز محسوب نمی‌شد، خواسته شده بود که اهداف بلندمدت آمریکا در این قالب مطرح شود. «پایان بخشیدن زودهنگام به جنگ ایران و عراق بدون میانجی‌گری و مداخله شوروی...»

ایران همچنان به اهداف نهایی خود در جنگ متعهد بود. چنانکه حتی قول لیور نورت، از قرار معلوم بدون برخورداری از اختیارات قانونی - به مقامات ایرانی مبنی بر آنکه ریگان خواستار پایان یافتن جنگ به نفع ایران است و رژیم صدام حسین رفتنی است. چیزی از این تعهد نکاسته بود.

در اواخر سال ۱۹۸۶، با افشای ماجرای ایران - کنترا و آشکار شدن شواهدی مبنی بر بازی دوجانبه واشنگتن که باعث شگفتی کشورهای عربی شده بود. آمریکا ناگزیر شد تا به منظور حفظ نفوذ خود در میان این دولت‌ها به‌صورت همه‌جانبه از عراق حمایت کند. در ماه می ۱۹۸۷، ریچارد مورفی (Richard Murphy)، معاون وزیر امور خارجه آمریکا، طی دیداری با صدام حسین به او قول داد که آمریکا در سازمان ملل تلاش خواهد کرد طی حکمی ایران را به تحریم نظامی محکوم کند. به‌این ترتیب، قطعنامه‌ای تدوین شد که از طرفین می‌خواست به آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروهای خود تن دهند و هر یک از طرفین که از این قنون سربیزی می‌کرد - به احتمال زیاد ایران - گرفتار تحریم می‌شد. آمریکا پیش‌نویس چنین قطعنامه‌ای را تهیه کرد، اما اعضای غیردائم شورای امنیت جزئیات آن را به‌گونه‌ای تغییر دادند که در آن تشکیل کمیسیون بی‌طرف جهت بررسی در مورد علل اصلی آغاز جنگ بررسی شود - همانطور که ایران بارها بر این موضوع اصرار کرده بود - و تحریم‌هایی که به موجب این قنون لازم‌الاجرا می‌شد. از آن حذف گردید. در بیستم ژوئای ۱۹۸۷، این سند بازنویسی شد و به اتفاق آرا به‌عنوان قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت به تصویب رسید.

عراق بلافاصله قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، اما ایران اعلام کرد تنها در صورتی حاضر به پذیرش آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروهایش از خاک عراق خواهد بود که نخست کمیسیون بی‌طرف تشکیل شود. آمریکا و عراق متفقاً با رد موضعگیری ایران تاکید کردند که ایران حق انتخاب یک ماده از مفاد قطعنامه و تحمیل آن به‌عنوان اولین گام برای پذیرش آن را ندارد.

سپس دبیرکل سازمان ملل به منظور عملی‌ساختن مصالحه و پیشرفت در امور، به تهران و بغداد سفر کرد. طبق متنی از گزارش خصوصی او به شورای امنیت که به بیرون درز کرد، ایران با یک «ترک مخلصه غیرعلنی» موافقت کرد. آمریکا به جای بهربرداری سریع از موضعگیری ایران به‌عنوان اولین گام برای مصالحه، از زبان گری سیک (Gary Sick) اعلام کرد «با یک‌دنگی بر تحریم اقتصادی ایران اصرار داریم و در همان حال در برابر تلاش‌های دبیرکل سازمان ملل خاویر پرز د کویئار (Javier Perez de Cuellar) برای انجام مصالحه به‌منظور آتش‌بس مقاومت خواهیم کرد.» سیک در اینجا می‌پرسد: «آیا با انجام مصالحه در اوایل سال ۱۹۸۸، جنگ به پایان می‌رسید؟ پاسخ این پرسش هیچگاه روشن

نخواهد شد؛ چرا که اولاً آمریکا به دانستن پیشنهاد و خواست ایران علاقه‌ای نداشت. موقعیت آمریکا و حساسیت‌ها در مورد درک همدردی‌هایی که نسبت به ایران ایران می‌شد، به‌گونه‌ای مستقیماً یادآور اقتضای ماجرای ایران - کنترا بود. حتی ممکن بود باعث شود جنگ بی‌جهت شش‌ماه دیگر نیز به‌درازا کشیده شود.»

سرانجام در ژوئای ۱۹۸۸ آیت‌الله خمینی تصمیم گرفت به جنگ پایان دهد. در هجدهم ژوئای، ایران پذیرش کامل قطعنامه ۵۹۸ را اعلام کرد. اما در این زمان عراق وضعیت زمینی جنگ را کاملاً عوض کرده بود و تقریباً تمامی اراضی خود را مجدداً به‌دست آورده بود. بنابراین صدام حسین از پذیرش آتش‌بس خودداری کرد. بغداد به عملیات‌های تهاجمی خود ادامه داد و از سلاح‌های شیمیایی بر ضد ایران و مردم کرد عراق استفاده کرد. سرانجام ششم آگوست عراق تحت فشارهای بین‌المللی با پذیرش آتش‌بس موافقت کرد و دو هفته بعد این پذیرش عملی شد.

در جنگ ایران و عراق، پایان یافتن جنگ در اسرع وقت ضرورتی انسانی بود. باین وجود آمریکا به‌جای آنکه دوایر اداری خود را در اختیار تلاش‌های میانجیگرانه و دیپلماتی قرار دهد. در تلاش برای رویارویی با شوروی و خالی کردن زیر پای چینی‌ها بود. در این جنگ، آمریکا اطلاعات نظامی - راست و دروغ - در اختیار طرفین درگیر قرار می‌داد. گروه‌های شبه‌نظامی تبعیدی را تغذیه مالی می‌کرد، در پی دستیابی به پایگاه‌های نظامی بود و ناوگان دریایی آمریکا را روانه خلیج فارس می‌کرد... تمامی این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که این ایرانی‌ها و عراقی‌ها بودند که در جنگ کشته می‌شدند.

سه ماه پس از پایان جنگ ایران و عراق، ست کراپسی (Seth Cropsy)، قائم‌مقام فرمانده نیروی دریایی آمریکا، اظهار امیدواری کرد عملیات آمریکا در جنگ خلیج [فارس] باعث شود تا «بیزاری ملی از مداخله نیروهای نظامی آمریکا در منازعات جهان سوم، آن‌هم به‌هنگامی که مسائل مهمی در معرض خطر باشند از بین برود.» کسانی که مخالف مداخله‌گرایی آمریکا هستند، خود را در این امیدواری شریک نمی‌دانند، نه‌اینکه معتقد باشند مسائل مهمی در معرض خطر نیستند. اما این مسائل، نه خطر تهاجم شوروی بود و نه این تهدید که ممکن است اقتصاد کشورهای غربی از نفت منطقه بی‌نصب شوند. برای واشنگتن موضوع مهم این بود که آیا قادر است در منطقه‌ای که از ارزشی بسیار استراتژیک برای پنتاگون و ارزش اقتصادی برای شرکت‌های نفتی برخوردار است. وضعیت موجود را حفظ کند. اما برای کسانی که خارج از دایره قدرت بودند، موضوع مهم این بود که چگونه می‌توان صلح، عدالت، خودمختاری در خلیج [فارس] و سایر نقاط را گسترش داد و کاری کرد که این موضوعات دستاویزی برای دیپلماتی قایق‌های توپ‌دار نشود. ■

پی‌نوشت

۱. مقاله حاضر ترجمه‌ای از منبع زیر می‌باشد.

Stephan R. Shalom, "The United States and the Iran - Iraq War", in: Z - magazine, Feb. 1990

پی‌نوشت‌های متن اصلی در دفتر ماهنامه موجود است